

در قسمت‌های گذشته خواندید که خبرنگاری به نام ناهید برای تکمیل گزارشی درباره شیادی‌های برخی دفاتر متقلب سینمایی، خودش را طعمه قرار داد و با نام مستعار هنگامه، با مردی که خودش را صاحب یک دفتر سینمایی معرفی کرد، قرار گذاشت و به همراه او وارد آپارتمانی شد که به‌ظاهر دفتر سینمایی بود؛ دفتری پر از پوستری بازیگران و فیلم‌های سینمایی. مرد برای ناهید شربت آورد اما او با ترفندی حتی جرعه‌ای از آن شربت را ننوشید. مرد تلاش کرد خودش را به بهانه تست بازیگری به ناهید نزدیک کند. چند بار هم به سمت او حمله کرد اما ناهید ممانعت می‌کرد و یکباره با کیف به او حمله کرد و باعث شد سر مرد با شومینه برخورد کند. حال ادامه ماجرا...

بکی گناه

ناهید که حسابی ترسیده بود، کیفش را برداشت و به سمت در آپارتمان رفت. می‌خواست از آنجا خارج شود که یکباره پشیمان شد. به سمت مرد رفت و با پایش به او لگد زد اما مرد تکان نخورد. آرام آرام در حالی که حسابی ترسیده بود و صورتش عرق کرده بود، کنار او نشست و نبضش را گرفت. چیزی احساس نکرد. سرش را روی سینه مرد گذاشت تا صدای ضربان قلبش را بشنود اما هیچ صدایی نشنید. آینه‌اش را از داخل کیف درآورد و مقابل دهان مرد گرفت به امید این‌که بخار دهان او روی آینه جمع شود اما هیچ بخاری ندید. به قدری ترسیده بود که صدای ضربان قلب خودش را می‌شنید. صدای نفس‌هایش بلندتر شد. نمی‌دانست چه کار کند. می‌خواست با موبایلش شماره پلیس را بگیرد. بعد خواست با اورژانس تماس بگیرد ولی پشیمان شد. شماره مریم را گرفت اما به مریم چه می‌گفت؟ پشیمان شد و قطع کرد. نگاهی به اتاق‌ها انداخت تا مطمئن شود هیچ‌کسی در آپارتمان نیست. آنجا شباهتی به دفتر کار نداشت.

در یکی از اتاق‌ها تختخواب بود و در اتاق دیگری میز تحریر و صندلی و یک سری خرت و پرت وجود داشت اما روی دیوارها پر از پوستر فیلم‌های سینمایی بود. دوباره به سمت مرد آمد و نبضش را گرفت. بدن مرد یخ کرده بود. ناهید یکباره تصمیمش را گرفت. با یک دستمال اثر انگشتش را از روی لیوان و هر جایی که دست زده بود، پاک کرد و از آنجا خارج شد. ناهید همان‌طور که کیفش را در آغوش گرفته بود در خیابان می‌دوید و با تمام توانش سعی می‌کرد از آن ساختمان دور شود. بدون این‌که به اطراف توجه کند از میان ماشین‌ها عبور می‌کرد. وارد پیاده‌رو شد که یکباره سنگی زیر پایش رفت و زمین خورد. سعی کرد خودش را جمع و جور کند. کف دستانش زخمی و لباسش خاکی شد. یکباره توجهش به فریاد شادی بچه‌ها جلب شد که از داخل پارک کنار خیابان می‌آمد. زمین بازی بچه‌ها را دید و کوچولو‌هایی که با شادی مشغول بازی بودند. ناخودآگاه به طرف آنها کشیده شد. دلش می‌خواست از افکارش فرار کند و فقط بازی آنها را تماشا کند. گوشه‌ای از پارک نشست و آنها را تماشا کرد اما فکرش همچنان درگیر بود. دو پسر بچه با هم فوتبال بازی می‌کردند که یکی از آنها با ضربه توبی که به بدنش خورد، روی زمین افتاد. ناهید یکباره از جا پرید و به سمت آن پسر بچه رفت تا کمکش کند اما مادرش از راه رسید و پسرک را از روی زمین بلند کرد و لباس‌های او را تکاند. ناهید دوباره صحنه قتل آن مرد مقابل چشمانش آمد، روی صندلی نشست و سرش را میان دستانش گرفت. فکرها‌ی جورواجوری به مغزش خطور کرد. از طرفی می‌خواست با پلیس تماس بگیرد و همه حقایق را بگوید و از طرفی هم می‌ترسید برای این اتفاق سر از زندان دربیاورد. در این صورت تکلیف مادرش چی بود؟ او طاقت تنهایی را داشت؟ مادر ناهید از دو پاناتوان بود و نیازمند نگهداری بود. ناهید با یادآوری مادرش، مثل آن پسر بچه نیازمند آغوش مادرش در آن لحظه شد. گوشی‌اش را در آورد و با مادرش تماس گرفت. با شنیدن صدای مادرش یکباره بغضش ترکیب و گریه کرد. صدای مادر از آن طرف خط شنیده می‌شد که مدام از دخترش علت گریه‌هایش را می‌پرسید اما ناهید فقط گریه می‌کرد. کمی که آرام شد، گفت: نگران نباش مامان با رئیس‌م دعوام شد، یک دفعه دلم برات تنگ شد و خواستم صداتو بشنوم.

مادر کمی قربان صدقه دخترش رفت و سعی کرد او را نصیحت کند. غافل از این‌که دلیل گریه‌های ناهید چیز دیگری است. ناهید خودش را جمع و جور کرد و با دوستش، مریم تماس گرفت و خواست هر چه سریع‌تر همدیگر را ببینند. به اطراف نگاه کرد تا کسی را پیدا کند و بداند نام این پارک چیست و در کدام خیابان است. دختر نوجوانی را در حالی که از خودش سلفی می‌گرفت، دید. به سمت او رفت و پرسید: ببخشید خانم اسم این پارک چیه؟ دختر نگاهی معنادار به او انداخت و گفت: وا! خودتو سر کار بزار.

دختر دور شد و ناهید از قرار گذاشتن در آن پارک با مریم منصرف شد و در پارک نزدیک خوابگاه قرار گذاشت. خودش هم درست گرفت و زودتر از مریم در پارک منتظر ماند. سوزش بدی کف دستانش احساس می‌کرد. نگاهی به کف دست‌هایش انداخت. خراش‌های دستش او را آزار می‌داد. سرگرم آنها شده بود که یکباره مریم سراسیمه از راه رسید. از لحن کلام ناهید نگران شده بود. تا روی نیمکت نشست پرسید: ناهید چی شده؟ تو که منو سکنه دادی.

ناهید گفت: گند زدم مریم، گند. مریم گفت: درست حرف بزن ببینم چی شده؟ با سردبیر دعوات شده؟ ناهید گفت: بدتر از اون. من آدم کشتم. مریم گفت: شوخی خوبی نیست. ناهید گفت: شوخی نیست. به خدا دارم راست می‌گم. مریم دستش را به علامت ترس و تعجب مقابل دهانش برد و چشمانش گرد شد و گفت: ناهید می‌فهمی چی می‌گی؟

ناهید گفت: می‌دونم چی می‌گم مریم. من اون یارو رو کشتم. برای گزارشم باهاش قرار گذاشتم. بهم نزدیک شد. منم کشتمش. گریه اجازه نداد به حرف‌هایش ادامه دهد. مریم که همچنان هاج و واج مانده بود، ناهید را در آغوش گرفت و سعی کرد او را آرام کند. مریم همان‌طور که دوستش را دل‌داری می‌داد، گفت: به پلیس خبر ندادی؟ ناهید گفت: نه مریم می‌ترسم. برای مامانم می‌ترسم. حتما منو با داشت می‌کنن. شاید اعدامم کنن. اون وقت مامانم بدون من چی کار کنه؟ مریم گفت: چرند نگو. مگه به همین راحتی؟ ناهید اشک‌هایش را پاک کرد و گفت: چی کار کنم مریم؟ خودمو انداختم تو در دسری که هیچ راه نجاتی نداره.

مریم گفت: باید فکرامونو جمع کنیم ببینیم چی کار کنیم. مریم کمی فکر کرد و گفت: چطوری کشتیش؟ ناهید گفت: بهم نزدیک شد. چند بار ازش دوری کردم اما بهم حمله کرد. منم با کیفم محکم زدم توی صورتش. سرش خورد به شومینه و خون همه جا رو برداشت.

مریم پرسید: خب رفتی ببینی قلبش یا نبضش می‌زنه؟ ناهید گفت: آره بابا. حتی مثل فیلما آینه گرفتم جلوی دهنش اما بخار جمع نشد..

مریم گفت: دیوونه! شاید هنوز زنده باشه. می‌خوای بریم بهش سر بزنینم؟ ناهید گفت: نه من نمی‌تونم یامو توی اون خونه بزارم. مریم گفت: خب تو بیرون ساختمون بمون. من میرم توی آپارتمان.

طلاق غیابی زن از مرد

ابتدای این بحث لازم است بدانیم رای غیابی چیست و بعد درباره غیابی بودن طلاق صحبت کرد. اگر دادخواستی علیه شخصی داده شود و خوانده یعنی کسی که علیه او خواسته مطرح شده است، ابلاغیه وقت رسیدگی دادگاه را تحویل نگرفته باشد و به تعبیر حقوقی بر اساس ماده ۶۸ قانون آیین دادرسی مدنی به او ابلاغ نشده باشد یا این‌که در جلسات دادگاه حاضر نشود و لایحه نیز در ماهیت نداده باشد، در صورت محکوم شدن او، رای صادره غیابی است، رای غیابی ظرف ۲۰ روز پس از ابلاغ در همان شعبه قابل واخواهی است و کسی که رای غیابی علیه او صادر شده است می‌تواند در ظرف مدت مذکور از دادگاه با ذکر دلیل تقاضای واخواهی و رسیدگی مجدد کند.

درباره شرایط طلاق غیابی در قانون کشور ما، اغلب شرایط طلاق از طرف خانم سخت‌تر است. به این معنا که دلایل محدودتر و شرایط خاص‌تری برای او تعیین شده‌اند. در طلاق غیابی از طرف خانم، روال به صورتی است که او تحت شرایط خاص می‌تواند اقدام به طلاق کند. اگر خانم دارای وکالت از طرف آقا باشد نیز می‌تواند بدون حضور او اقدام به طلاق کند. به این منظور لازم است در زمان عقد، شرطی مبنی بر این مورد نوشته شده باشد. این موضوع باید کاملاً مکتوب بوده و توسط آقا امضاء شده باشد. به این ترتیب در صورتی که ابلاغیه طلاق شخصاً توسط مرد تحویل گرفته نشود یا لایحه‌ای از طرف او ارسال نشود، حکم طلاق غیابی صادر خواهد شد.

بر اساس قانون مدنی، هر گاه مردی به مدت چهار سال تمام غایب مفقودالثر باشد، زن او می‌تواند تقاضای طلاق دهد. همچنین در صورت استنکاف شوهر از دادن نفقه و عدم امکان اجرای حکم و الزام او به دادن نفقه، زن می‌تواند برای صدور حکم طلاق به حاکم رجوع کرده و شوهر او را اجبار به طلاق کند. حال اگر این شرایط مهیا باشد اما مرد از حضور در دادگاه یا دریافت ابلاغیه استنکاف کند یا اثری از محل زندگی او نباشد، دادگاه حکم به طلاق غیابی زن می‌دهد.